ضرباهنگ

نگاهی به موسیقی - ۲۷

● **حمید فرید:** در نوشته‌های پیشین مجموعه «نگاهی به موسیقی» درباره موسیقی جنوب ایران و به‌ویژه موسیقی خوزستان گفت‌وگو شد، حال به یکی از سبک‌های مرسوم این منطقه می‌پردازیم. «علوانیه» نام یکی از سبک‌ها یا الحان موسیقی عربی است که در جنوب ایران مرسوم است و بر مبنای شعر «أبُوذِیّه» که نامی برگرفته از سراینده آن «علوان الشویع» است، از او به‌عنوان نوازنده‌های چیره‌دست در همین سبک نیز نام می‌برند. علوانیه خاستگاه ایرانی دارد و جزء فهرست آثار معنوی ملی ایران به ثبت رسیده و با همین نام در جهان عرب نیز منتشر شده است. از سویی؛ ابوذیه از گونه‌های بسیار مهم شعر محلی عربی در خوزستان است که سازه‌ای کامل و منظم در چهار مصراع و در بحر وافر سروده می‌شود. در قافیه و ردیف سه مصرع اول ابوذیه، جناس رعایت می‌شود، به‌گونه‌ای که در نگاه اول هر سه کلمه، یکی می‌نماید؛ اما درواقع این سه کلمه معنای مختلف دارند. این جنس شعر به دلیل تداعی سریع قافیه‌ها، رواج زیادی دارد و بیشتر در مضامین پند و اندرز، ابراز عشق، شکایت، مدح، ابراز اندوه، برانگیختن احساسات و... کاربرد دارد. خاستگاه و مولد اصلی علوانیه استان خوزستان است. در دهه‌های ابتدایی سده گذشته در خوزستان علوان الشویع تحولی در طورهای (مقام‌های) خوزستان به وجود آورد و نوآوری در ملودی را به وسیله ساز رباب در این طورها که با محدودیت چهار نُتی روبه‌رو است، ایجاد کرد و با تغییر انگشت‌گذاری روی ساز، آهنگ آوازها را تغییر داد. با تغییراتی که علوان در طورهای خوزستان ایجاد کرد، این آواز بین اعراب خوزستان فراگیر شد و به سوریه، عراق و سایر مناطق منتقل شد و در آن مناطق نیز با نام خود علوان رواج یافت و باید گفت علوانیه میراث معنوی اعراب ایران است. علوانیه پیوند میان فرهنگ‌های مختلف کشور ایران است که عموما با سازهای «گلن» و «ربابه» نواخته می‌شود. گلن (این ساز با قوطی حلبی، چوب، دم اسب و ریسمان‌های برگ نخل ساخته می‌شود و شبیه به کمانچه است) سازی جدیدتر است که پس از برخورد حکومت‌ها با ساز ربابه به وجود آمد. درواقع این ساز بیانگر فشار و ستمی است که در زمان‌های نه‌چندان دور و در نیم‌قرن گذشته بر جنوبی‌های ایران وارد می‌شد. زمانی که محتسب ساز را می‌شکست، این ساز شکل گرفت. موسیقی علوانیه نوعی خوانش است که تنها ساز همراهی‌کننده آن «ربابه» بوده و هست؛ اما بعدها سازِ گلن در بین مردمی که از امکانات کم زندگی برخوردار بودند، رایج شد. به اعتقاد محمدرضا درویشی (آهنگ‌ساز و پژوهشگر موسیقی) نوازندگی با گلن بسیار زیباتر از ربابه است. همان‌طور که در مبحث موسیقی نواحی نیز به آن اشاره شد، موسیقی عربی در خوزستان به دو دسته کلاسیک و مقامی و موسیقی ردیفی یا محلی تقسیم می‌شود. و علونی از دسته موسیقی محلی این منطقه است و از مقام حجاز و مقام بیات تشکیل شده است و درجه سوم آن ربع‌پرده و نیم‌پرده مدام کم می‌شود و حالتی را حاصل می‌کند که در هیچ‌کدام از انواع موسیقی ایرانی و عربی یافت نمی‌شود و در موسیقی دستگاهی تنها به گوشه شوشتری در دستگاه همایون شبیه است و در موسیقی مقامی نیز شبیه مقام حجاز است. موضوع‌هایی نظیر غم ازدست‌دادن پدر، مادر، همسر، دوستان، عشق، جدایی، فراق، تلخی ایام، انتظار، امید، ناامیدی، موضوع‌های پندآمیز، شِکوه از روزگار و جور زمانه و ناجوانمردی‌ها، عزت‌نفس، مناعت طبع، دوری از دوست نابخرد، معاشرت با خردمندان و فرهیختگان، روی‌آوردن به فضائل اخلاقی، دوری از رذایل، گوش‌سپردن و عمل‌کردن به نصایح و پندهای مشفقان خردمند، تعهد و التزام، وفاداری به یار و دوست به گاه سختی‌ها، شجاعت، کرم، صبر، گذشت، صله رحم، پیکار با ظالم، یاری مظلوم، سخاوتمندی و نکوهش خیانت، چکامه‌های علوانیه است. با وجود فراوانی گونه‌های موسیقی و سبک‌های فراوان رقص علوانیه هنوز در میان مردمان خوزستان طرفداران بسیاری دارد و در مراسم‌های مختلف از آن استفاده می‌شود. مهم‌ترین علوانیه‌خوانان خوزستانی عبارت‌اند از علوان الشویع که پایه‌گذار این سبک موسیقیایی است، پس از علوان می‌توان حسان اگزار چنانی (کنانی) را مهم‌ترین علوانیه‌خوان و نوازنده ساز ربابه به شمار آورد، یاسر مشکوکی، حسن معشوری، ثامر زرگانی (ابوسعید)، علی ادریس، علی الرشداوی، محمد مزرعه، حمید هواشمی، شیخ کریم باوی، توفیق مهاوی، امیر عیدانی، مزبان لویمی، ناظم صالح البریهی، حسن امیری، ضاحی اهوازی، حسین اهوازی، سلیم البونابی، حبیب بندقیری، عباس السحاگی، حمدی صالح، حمید التمیمی (ابوسعید)، ابو حازم الحیاوی، علی ابوالحسین الچعباوی، احمد مجید الزرگانی و... برای حفظ و تداوم این هنر بدیع، بومی و مردمی بسیار کوشیده‌اند. با آنکه تب مدرن‌شدن بخش بزرگی از فرهنگ و سنن اقوام مختلف را تحت تأثیر خود قرار داده است؛ اما اهالی فولکلور که از میراث‌داران واقعی هنر فاخر و منحصربه‌فرد هستند، در خوزستان می‌کوشند تا اصالت هنر خویش را حفظ کرده و به آنچه از گذشتگان خود به ارث برده‌اند، پایبند باشند. علوانیه با طعم درد و رنج و با ربابه یا گلن که ساز فقیران است، نواخته می‌شود. هیچ عرب خوزستانی را نمی‌توان یافت که بعد از شنیدن ابوذیه‌ای با سبک موسیقی علوانیه آه از نهادش برنخیزد و او را به حسرتی یا تفکری وانداراد! علوانیه برخاسته از آرزوها و حسرت‌ها و جوانمردی‌ها و نامردی‌های روزگار است. آن‌سان که علوانیه را می‌شنوی روحت شروع به عرق‌ریزی می‌کند و اشک از چشمانت سرازیر می‌شود.

همایون اسعدیان، کارگردان و تهیه‌کننده سینما

در سینما کات وجود ندارد!

همایون اسعدیان معتقد است که بسته‌شدن و بازشدن خانه سینما در تاریخ سیاسی ایران یک استثنا است که آن را ببندند و یک نهاد مدنی با همه اعضا و انبوهی از اهالی سینما آن‌چنان پشت این قضیه بایستند که دو سال بعد در انتخابات ریاست‌جمهوری در سال ۱۳۹۲ حداقل چهار کاندیدای ریاست‌جمهوری شعار تبلیغاتی‌شان بازشدن خانه سینما باشد. با افتخار می‌توانم بگویم در فعالیت‌های صنفی‌ام از کسانی بودم که در این تلاش سهم داشتم.

موزه سینمای ایران در ادامه سلسله گفت‌وگوهای تاریخ شفاهی خود با «همایون اسعدیان»، کارگردان و فیلم‌نامه‌نویس، گفت‌وگویی انجام داده است که این گفت‌وگو توسط فرانک آرتا انجام شده است.

در بخشی از این گفت‌وگو همایون اسعدیان با بیان اینکه در احمدآباد اصفهان به دنیا آمده است، گفت: «تا هفت‌سالگی در اصفهان زندگی کردم؛ اما بعد از آن به دلیل اینکه پدرم کارمند بود، از اصفهان به تهران آمدیم و بقیه عمرم را در تهران گذراندم».

او با بیان اینکه هیچ‌وقت تصور نمی‌کرده وارد سینما شود، افزود: «کلاس دوم دبیرستان بودم، دوستی داشتم که بعد از زنگ مدرسه به کتابخانه کانون پرورش فکری به کلاس فیلم‌سازی می‌رفت. با او همراه شدم و با واردشدن به این کتابخانه، مسیر زندگی‌ام عوض شد».

اسعدیان درباره همکاری‌اش با مسعود کیمیایی توضیح داد: «یادم می‌آید در یک تابستان مسعود کیمیایی می‌خواست فیلم «سفر سنگ» را بسازد، اسفندیار منفردزاده در کانون پرورش فکری رئیس بخش فیلم‌سازی بود و من در آن زمان هنرجو بودم. به او گفتم من را سر فیلم کیمیایی ببرد و او گفت فردا بیا دفتر آریانا فیلم و در آنجا با امیرفرخ تهرانی که طراح صحنه فیلم بود، آشنا شو و دستیار طراح صحنه و لباس فیلم کیمیایی شدم».

اسعدیان ادامه داد: «یادم می‌آید زمانی که فیلم‌برداری شروع شد، با امیرفرخ تهرانی بحثم شد و به او گفتم دیگر کار نمی‌کنم و می‌روم، او هم قبول کرد. به دستیار یک مسعود کیمیایی هم این موضوع را گفتم. مسعود کیمیایی شنید و از من مشکل را جویا شد. درنهایت من به گروه او پیوستم و دستیار سه کیمیایی شدم؛ یعنی زیردست نصرت کریمی و محمد تراب‌نیا که آدم‌های بسیار شریفی بودند».

او درباره فعالیتش در حوزه عکاسی نیز توضیح داد: «بنیاد سینمایی فارابی آرشیو عکسی از هنرمندان تهیه می‌کرد و من دوستی در آنجا داشتم که از من خواست تا عکس هنرمندان را بگیرم. ناصر ابراهیمی عکاس بسیار خوبی بود و عکاسی فیلم انجام می‌داد که از دوستان بسیار خوب من بود. هرجا برای عکاسی فیلم می‌رفتم، با اینکه از عکس‌هایم خوششان می‌آمد و تعریف می‌کردند اما می‌گفتند سابقه عکاسی فیلم ندارم. برای فیلم «دبیرستان» به ناصر ابراهیمی پیشنهاد همکاری برای عکاسی داده بودند و او به خاطر اینکه سرش شلوغ بود، نپذیرفت و من را معرفی کرد. به دفتر ایران میلاد برای فیلم دبیرستان رفتم که در آنجا رسول صدرعاملی، فریدون جیرانی، بیژن امکانیان و احمد امینی (دستیار کارگردان) و علی‌اکبر صادقی (کارگردان) نیز حضور داشت. آنها آلبوم عکس‌های من را دیدند و خوششان آمد؛ اما گفتند عکاسی فیلم فرق می‌کند و ما به خاطر تضمین آقای ابراهیمی با شما کار می‌کنیم. به این شکل عکاس فیلم دبیرستان شدم. برای فیلم‌برداری فیلم به ساری رفته بودیم. سه، چهار روز از فیلم گذشته بود که فریدون جیرانی از من خواست برای چاپ چند عکس به تهران بروم، می‌دانستم می‌خواهند عکس‌های من را ارزیابی کنند. به تهران آمدم، عکس‌ها را بزرگ چاپ کردم و زمانی که عکس‌ها را دیدند، خیال‌شان راحت شد».

او در ادامه بیان کرد: «زمانی که در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بودیم، تصور می‌کردیم نسل ما قرار است سینمای ایران را متحول کند و فکر می‌کردیم قبلی‌ها باید بروند و ما وارد شویم. سال‌ها طول کشید تا متوجه شدم که در سینما کات وجود ندارد و نسل‌ها قطع نمی‌شوند تا نسل بعدی بیاید؛ بلکه داخل هم ادغام می‌شوند و به نسل بعدی می‌پیوندند».

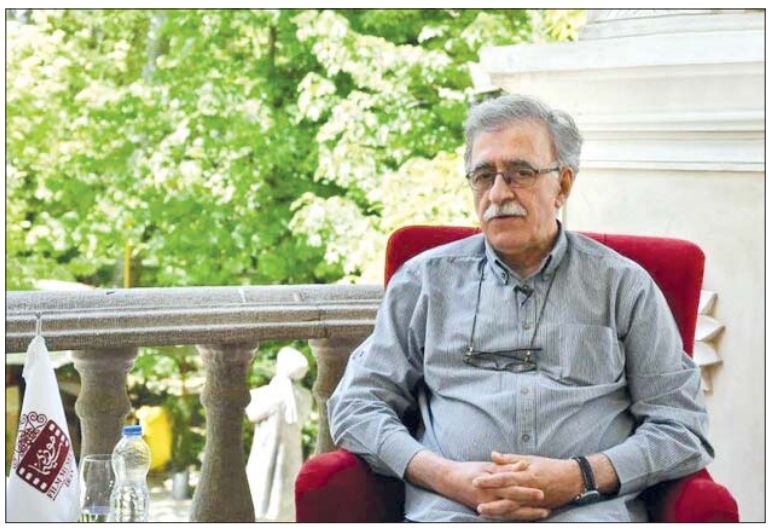

کارگردان فیلم «طلا و مس» با بیان اینکه فیلم‌نامه «مرد آفتابی» را همراه با حمید جبلی نوشته است، گفت: «اکبر عبدی از حضور در این فیلم با توجه به حضور حمید جبلی بسیار استقبال کرد و فاطمه معتمدآریا هم که از کودکی با جبلی دوست بودند، حضور در این فیلم را پذیرفت و یک گروه صمیمی دور هم جمع شدند تا فیلم «مرد آفتابی» در سنگاپور ساخته شود. «مرد آفتابی» فیلم مفرح خوبی بود و باعث شد تا مسیر من در سینما از نیش جدا شود و کسی دیگر به من نگفت فیلمی مانند «نیش» بسازم».

اسعدیان درباره فیلم «آخر بازی» نیز گفت: «این فیلم یکی از فیلم‌های خوبی است که ساختم و به‌شدت آن را دوست دارم؛ زیرا فیلمی بود که برگرفته از دوستان اطرافم ساخته بودم و حرف و حسش، حرف خودم بود. یادم می‌آید فیلم در ۱۱ رشته کاندیدا شد؛ اما همراه با فیلم‌هایی مثل سگ‌کشی و باران بود؛ به‌همین‌دلیل طبیعی بود که شانس کمتری داشته باشد».

او خاطرنشان کرد: «قبل از اینکه فیلم سینمایی بسازم، با تهیه‌کنندگی منوچهر محمدی پنج مستند برای شبکه شاهد درباره خانواده شهدای اطراف روستاهای اصفهان ساختیم. با منوچهر محمدی سوار یک آمبولانس می‌شدیم و به روستاها می‌رفتیم. با ۶۰ خانواده شهدا گفت‌وگو کردیم. از بین آنها پنج تا را انتخاب کردیم و پنج فیلم مستند داستانی درباره آنها ساختم».

اسعدیان درباره فیلم «طلا و مس» نیز گفت: «این فیلم در گیشه فروش خوبی داشت و یکی از پرفروش‌ترین فیلم‌ها در شبکه نمایش خانگی بود. یادم می‌آید زمانی که این فیلم در جشنواره ونکوور کانادا نمایش داده شد، در یک ربع اول نمایش فیلم در سالن احساس می‌کردم که شاید به خاطر طلبه‌بودن مورد نقد قرار بگیریم؛ اما وقتی ۲۰ دقیقه از نمایش فیلم گذشت، تصورها بر این شد که دارند فیلمی عاشقانه می‌بینند و باعث خوشحالی من بود».

او با اشاره به داشتن مشاور برای نقش طلبه فیلم «طلا و مس» بیان کرد: «دوست بسیار عزیزی را از قم آقای رضا داد به من معرفی کرده بود که برای مسائل طلبه‌ها به من مشاوره بدهد. یادم می‌آید زمانی که خانه سیدرضا را می‌خواستیم بسازیم، به طراح صحنه گفته بودم خانه را بچیند و از دوست طلبه‌مان که از قم می‌آمد، خواستم نگاه کند و هرچه را که به خانه یک طلبه شباهت ندارد، بگوید که او به‌خوبی ما را راهنمایی کرد. به طراح صحنه هم گفته بودم هیچ مخالفتی با او نکند و هرچه او می‌گوید، انجام بدهد. تمام نیروهای‌مان را به کار گرفته بودیم تا یک تصویر واقعی سالم ایرانی را نشان دهیم که نتیجه خوبی به دنبال داشت».

اسعدیان ادامه داد: «بوسیدن روی ماه» سخت‌ترین فیلمی است که من ساختم و به‌مراتب از طلا و مس هم سخت‌تر بود.

اسعدیان درباره بسته‌شدن خانه سینما نیز خاطرنشان کرد: «بسته‌شدن و بازشدن خانه سینما در تاریخ سیاسی ایران یک استثناست که آن را ببندند و یک نهاد مدنی با همه اعضا و انبوهی از اهالی سینما آن‌چنان پشت این قضیه بایستند که دو سال بعد در انتخابات ریاست‌جمهوری در سال ۱۳۹۲ حداقل چهار کاندیدای ریاست‌جمهوری شعار تبلیغاتی‌شان بازشدن خانه سینما باشد. با افتخار می‌توانم بگویم در فعالیت‌های صنفی‌ام از کسانی بودم که در این تلاش سهم داشتم».

او یادآور شد: «من معتقدم ما تا زمانی می‌توانیم کار کنیم که بتوانیم به‌روز باشیم و با زمانه‌مان همراه باشیم. ما بازنشستگی نداریم و بازنشستگی‌مان زمانی است که ذهن‌مان از زمانه‌مان عقب بیفتد».

اسعدیان در پایان یادآور شد: «وقتی نسل جوان خلاق باسواد که بیشتر از من فیلم می‌بیند، می‌آید، من یا باید بروم یا باید خودم را به‌روز نگه دارم. هرسال در جشنواره فیلم فجر چند کارگردان جوان معرفی می‌کنیم. نمی‌گویم هر سال یکی مثل اصغر فرهادی یا سعید روستایی پیدا می‌کنیم؛ اما کارگردان‌های بسیار خوبی هرسال معرفی می‌شوند که آثار خوبی از خود به یادگار گذاشتند».

نگاهی به تولیدات پرهزینه سینما و تلویزیون ایران

پخش چندباره «مختارنامه» و عدم پخش «رستاخیز»

امید جوانبخت: تولیدات بزرگ و پرهزینه در کشورهای صاحب صنعت سینما و خصوصا سینمای هالیوود سابقه‌ای طولانی و مستمر دارد. تولیدات عظیم و پرهزینه در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی عمدتا با موضوعات تاریخی یا مذهبی به دلیل صناعت‌های خاص سینمایی و فیلم‌نامه‌هایی دراماتیک و کارگردانی حساب‌شده آثاری بودند که تا سال‌ها در ذهن بینندگان می‌ماندند. فیلم‌هایی نظیر «بن هور»، «السید»، «چگونه غرب تسخیر شد»، «ده فرمان» هنوز هم نوستالژی‌هایی دلپذیرند. روند ساخت این نوع آثار در هالیوود کمابیش از آن سال‌ها تاکنون ادامه دارد؛ البته درخصوص میزان ارتباط با مخاطب یا ماندگاری آنها نمی‌توان حکم کلی صادر کرد؛ اما آنچه مسلم است، این است که این تولیدات زمینه بروز نوآوری در عرصه تخصص‌های مختلف سینمایی را فراهم می‌کند و برخی از عوامل نیز به دلیل استمرار چنین تولیداتی، متخصص کارهایی در این مقیاس می‌شوند.

اما در سینمای ایران سابقه این نوع تولیدات خیلی زیاد و منظم نیست که دلایل این موضوع را می‌توان در شرایط نظام تولید در ایران دانست. تهیه این نوع آثار در ایران به دلیل هزینه خارج از عرف عمدتا یا با صداوسیماست (با تولید سریال‌ها) یا با فارابی و ارشاد و سایر ارگان‌های دولتی (با تولید فیلم‌ها) و سهم سرمایه‌گذاران بخش خصوصی نیز انگشت‌شمار است. نقش کلیدی تهیه‌کننده در این آثار از طریق انتخاب عواملی کارکشته و شرایط تولید بر کسی پوشیده نیست و متأسفانه پاره‌ای از تولیدات به همین دلیل با وجود هزینه‌های زیاد به توفیقی دست نیافتند. در حوزه سریال‌سازی این تولیدات با موضوعاتی عموما مذهبی-تاریخی سابقه‌ای حدود چهاردهه‌ای دارد: «هزاردستان»، «سربداران»، «کوچک جنگلی»، «امام علی (ع)»، «تنهاترین سردار»، «ولایت عشق»، «مختارنامه» و «یوسف پیامبر» از اهم این نوع تولیدات هستند. در کنار همه امکاناتی که پروژه‌های بزرگ و پرخرج برای عوامل آن ایجاد می‌کند؛ ولی تهدید بزرگ‌تر برای عواملی مانند کارگردان و بازیگران اصلی ایجاد متر و معیاری است که حجم ظاهری پروژه (فارغ از کیفیت اثر) برای آنان ایجاد کرده و با افق تولیدی عظیم‌تر از قبلی یا کم‌کار یا بی‌کار می‌شوند؛ چون تولیدی عظیم‌تر به‌ویژه در مقیاس تولیدات داخلی مستلزم سرمایه‌گذاری هنگفت ارگان‌های دولتی یا صداوسیما است که در شرایط فعلی به‌ندرت ممکن است مهیا شود و در بخش خصوصی نیز مسیر به‌مراتب پیچیده‌تر است؛ چون علاوه بر سختی تأمین چنین سرمایه‌ای، هر لحظه به دلیل سیاست‌گذاری‌ها و خط قرمزهای عرفی، شرعی، سیاسی و... امکان توقیف اثر و برباد‌رفتن سرمایه نیز

محتمل است. این شرایط نامعین زمان تولید اثر عظیم‌تر بعدی (در صورت دعوت و حضور آن فیلم‌ساز یا بازیگر در آن) منجر به کم‌کاری یا توقف فعالیت‌شان در مسیر خلق آثار یا نقش‌هایی در امتداد فعالیت ارزشمند و کم‌هزینه‌تر گذشته می‌شود. و این یعنی ازدست‌رفتن یک هنرمند باارزش و خوش‌فکر از چرخه تولید.

با نگاهی به کارنامه تعدادی از این هنرمندان این مطلب وضوح بیشتری می‌یابد: «احمدرضا درویش» فیلم‌ساز خوش‌قریحه‌ای که در سال ۶۸ با فیلم خوب «آخرین پرواز» فعالیت سینمایی خود را آغاز کرد، پس از دو فیلم «ابلیس» و «آذرخش»، با فیلم‌های خوش‌ساخت «کیمیا، ۷۴»، «سرزمین خورشید، ۷۶» و «متولد ماه مهر، ۷۹» در دهه ۷۰ یکی از فیلم‌سازانی بود که در حوزه جنگ و اجتماع نگاهی تأثیرگذار و ماندنی را در مقیاس با آثاری استاندارد که در محدوده شرایط مالی و اقتصادی بخش خصوصی سینمای ایران امکان استمرار داشت، دنبال می‌کرد. «دوئل» ورود این فیلم‌ساز به مقیاسی بزرگ‌تر در تولید یک فیلم برجسته و ماندگاری (خصوصا در ساخت و پرداخت صحنه‌های جنگی) به حساب می‌آید؛ اما منجر به این شد که درویش در کل دهه ۸۰ فیلم دیگری نسازد و سودای تولیدی عظیم‌تر را داشته باشد. فیلم بعدی او «رستاخیز» در اواخر دهه ۸۰ فیلمی تاریخی-مذهبی درخصوص وقایع عاشورا هرچند تولیدی عظیم و بین‌المللی دارد و از ساخت و پرداخت خوبی برخوردار است؛ اما به دلیل ردکردن یکی از خط قرمزهای عرفی یعنی نمایش چهره اهل بیت امام حسین (ع) از نمایش و پخش بازماند و علاوه بر سرنوشت نامعلوم سرمایه چشمگیرش، به نظر نمی‌آید به این زودی‌ها «درویش» را در سینمای ایران در کسوت کارگردان بتوان دید. ابراهیم حاتمی‌کیا نیز آثارش را از دیدگاه مقیاس تولید می‌توان به سه دوره تقسیم کرد؛ دوره اول فیلم‌های جنگی کم‌هزینه نظیر «دیده‌بان، ۶۷»، «مهاجر، ۶۸» دوره دوم فیلم‌های اجتماعی با پس‌زمینه جنگ در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ که فیلم‌هایی تأثیرگذار در این حیطه که با هزینه‌هایی خصوصی یا دولتی ولی در مقیاس تولید در سینمای ایران (به این معنا که تقریبا هر دو سال یک بار امکان ساخت فیلم جدید امکان‌پذیر بود)

فیلم‌هایی نظیر «از کرخه تا راین»، «بوی پیراهن یوسف»، «آژانس شیشه‌ای»، «روبان قرمز» و «ارتفاع پست» اما دوره سوم آثار حاتمی‌کیا در دهه ۹۰ با ساخت فیلم «چ» رقم خورده و با «بادیگارد» و «به وقت شام» ادامه می‌یابد؛ آثاری فراتر از مقیاس بودجه‌های معمول سینمای ایران که البته به مدد مهارت و ذوق حاتمی‌کیا به تجربه‌هایی مفید، ارزشمند و ماندگار بدل شدند و در حوزه‌هایی نیز استانداردهای فنی سینمای ایران را ارتقا دادند. خوشبختانه شانس با حاتمی‌کیا یار بوده است که به جهت همسویی دغدغه‌های شخصی‌اش با دغدغه‌های ارگان‌هایی که توانایی تأمین بودجه این آثار را دارند، موفق شده که تقریبا هر دو سال یک بار این تجارب را استمرار و ارتقا دهد؛ ولی دیگر به نظر نمی‌رسد که اگر روزی حاتمی‌کیا نتواند از ارگان‌های دولتی تأمین اعتبار کند، فیلمی ساده‌تر و با هزینه‌ای متعارف مانند «آژانس شیشه‌ای» یا «بوی پیراهن یوسف» را کارگردانی کند. نمونه‌ای دیگر از این روند «مجید مجیدی» سازنده آثار نسبتا کم‌هزینه ولی صمیمی و اثرگذاری مانند «پدر»، «بچه‌های آسمان»، «رنگ خدا» و «آواز گنجشک‌ها» است که یکباره با فیلم «محمد (ص)» وارد وادی فیلم‌های پرهزینه شد و به مدد اعتبار جهانی‌اش فیلم بعدی‌اش «در میان ابرها» را نیز به‌عنوان محصول مشترک در هند ساخت؛ اما این دو فیلم حدود یک دهه از عمر مجیدی را به خود اختصاص داد و هرچند این آثار فیلم‌های خوبی بودند؛ ولی در راستای آن جنسی از سینما که مجیدی در آن سال‌ها مهارت یافته و نیز اعتبار جهانی‌اش را مدیون آنها است، قرار ندارد و همچنان بازگشت مجیدی به مسیر قبلی بعید است و زمان تأمین هزینه این‌چنین فیلم‌هایی برای کار بعدی نیز نامعلوم. از فیلم‌سازان خوب دیگری که به سودای ساخت فیلم‌هایی بزرگ سال‌هاست که کاری نساخته‌اند، می‌توان به «محمد بزرگ‌نیا»، «محمدعلی نجفی»، «شهریار بحرانی» و زنده‌یاد «ضیاالدین دری» اشاره کرد. البته فیلم‌سازانی نیز هستند که از این مسیر (انجام پروژه‌هایی پرهزینه) به سلامت گذر کردند و خود را مقید به انجام کاری عظیم‌تر از قبلی نکردند، فیلم‌سازانی مانند «مسعود جعفری‌جوزانی» پس از پروژه «در چشم باد»، «مهدی فخیم‌زاده» پس از پروژه‌های «تنهاترین سردار» و «ولایت عشق»، «بهروز افخمی» پس از پروژه‌های «کوچک جنگلی» و «فرزند صبح» و «کمال تبریزی» پس از سریال «سرزمین کهن» توانستند به مسیر قبلی فیلم‌سازی خود ادامه دهند که با توجه به توانایی‌ها و تسلط این فیلم‌سازان این مهم برای سینمای ایران غنیمت است. در تلویزیون نیز «داود میرباقری» پس از سریال‌های ارزشمند «گرگ‌ها، ۶۶» و «رعنا، ۶۹» با پروژه ماندگار «امام علی، ۷۰-۷۵» وارد وادی آثار پرهزینه شد و این مسیر را با سریال «مختارنامه، ۸۲-۸۹» پی گرفت و اکنون نیز در تدارک ساخت سریال عظیم «سلمان» است و به جرئت می‌توان او را موفق‌ترین فیلم‌ساز در حوزه فیلم‌های عظیم مذهبی-تاریخی دانست که هم راه و روش دراماتیزه‌کردن اتفاقات مشخص تاریخی را می‌داند و هم کارگردانی کاربلد و متبحر است. روایت او از اتفاقات تاریخی، روایت صرف نیست و مسائل را به شکلی به تصویر می‌کشد که قابلیت انطباق با مسائل روز و دغدغه‌های معاصر را نیز می‌یابد. سریال‌های بزرگ او در عین اینکه عرصه مناسبی برای درخشش عوامل (از فیلم‌برداری و موسیقی و تدوین گرفته تا طراحی صحنه و گریم و جلوه‌های ویژه و بازیگری) را مهیا می‌کند؛ اما این خطر را نیز دارد که برخی از عوامل، دیگر از میدان تولیدات خوب و معمول استاندارد سینمای ایران (خودخواسته) حذف می‌شوند، نظیر زنده‌یاد «عظیم جوانروح» در فیلم‌برداری یا در حوزه بازیگری «داریوش ارجمند» بازیگر درخشان آثاری مانند «ناخدا خورشید»، «کشتی انجلیکا»، «پرده آخر» و «آدم برفی» که پس از سریال امام علی، سایه سنگین نقش مالک اشتر هم در شخصیت فردی‌اش مشهود است و هم در نقش‌های نسبتا معمولی‌اش در این دو دهه اخیر (البته منهای دو فیلم «اعتراض» و «سگ‌کشی»). در مثال دیگر می‌توان به فریبرز عرب‌نیا بازیگر درخشان فیلم‌های «ضیافت»، «سلطان»، «شوکران» و «جهان پهلوان تختی» که در میانه دهه ۷۰ نوید ظهور بازیگری تمام‌عیار را می‌داد، پس از نقش ماندگار «مختار» در سریال میرباقری، حذف خودخواسته او از جریان اصلی سینمای ایران، دریغی است برای فیلم‌های خوب ایرانی. چنان‌که حتی در مصاحبه‌ها و حضورهای خارج از فیلم «عرب‌نیا» نیز می‌توان سایه سنگین مختار را حس کرد. به‌هرحال تجربه آثار عظیم و پرهزینه که گه‌گاه در قالب فیلم و سریال پیش می‌آید، در صورت دارابودن موضوعی مناسب و فیلم‌نامه‌ای کارشده با مدیریتی حرفه‌ای از جانب تهیه‌کننده و کارگردان به شرط آنکه منجر به تغییر مقیاس ذهنی عوامل نشود، فرصتی است که از آن می‌توان برای ارتقای سطح استاندارد کلی فیلم و سریال‌سازی بهره جست.

روزنه

در هفتمین نشست برنامه «آهنگ» مطرح شد

نقش کم‌رنگ موسیقی ایرانی در جامعه

● مهدی امامی، خواننده موسیقی اصیل ایرانی، گفت: ساز و آواز از بین نرفته است؛ بلکه کم‌رنگ شده است و رسانه به‌عنوان بستری مهم برای تبلیغات، نقش مؤثری داشته است. به گزارش روابط‌عمومی خانه هنرمندان ایران، مهدی امامی، خواننده موسیقی اصیل ایرانی، در هفتمین لایو برنامه «آهنگ» به بهانه انتشار آلبوم «هزاران» با موضوع نسبت موسیقی سنتی با جامعه امروز ایران گفت: در آلبوم هزاران از شش خواننده موسیقی اصیل ایرانی درخواست شد که آوازی با خصیصه نزدیک به شیوه آواز قدیمی خوانندگانی مانند اقبال آذر، تاج اصفهانی، ادیب خوانساری، سلمان امیرقاسمی و... بخوانند. او ادامه داد: پوریا اخوان، مجتبی عسگری، سجاد مهربانی، حسین علیشاپور، حمید اثنی‌عشری و بنده اجرای این موسیقی را برعهده داشتیم و هدف از این کار زنده نگه‌داشتن موسیقی اصیل ایرانی با یاد و خاطره خواننده‌های مطرح بود. امامی با بیان اینکه ساز و آواز از بین نرفته است؛ بلکه کم‌رنگ شده است، ادامه داد: اگر آواز از بین رفته بود، شعر غزل هم از بین رفته بود؛ اما همچنان شاعران از غزل استفاده کرده و مردم از آن لذت می‌برند. آنچه در کم‌رنگ‌شدن موسیقی سنتی نقش دارد، رسانه است که شاید کار خود را در زمینه تبلیغات درست انجام نداده است. این خواننده موسیقی اصیل ایرانی گفت: به‌جز رسانه، موزیسین‌ها نیز درست عمل نکرده و با سلیقه مردم پیش نرفته‌اند. شاید بتوان گفت مردم این روزها به دنبال موسیقی‌های پیچیده نیستند و موزیسین‌ها باید تغییراتی را در این زمینه ایجاد کنند.

او با اشاره به اینکه آواز اوضاع خوبی ندارد، افزود: من از وجه موزیسین‌ها که به موسیقی ایرانی نگاه می‌کنم، به نظر می‌رسد موسیقی دستگاهی و آواز اوضاع خوبی ندارد. نمی‌گویم که مرده است؛ چون هیچ‌گاه چنین اتفاقی نمی‌افتد؛ اما برای بهبود وضعیت در بستر خود نیاز به تغییر و همراهی با فضای جامعه دارد که بیشتر در دل و ذهن مردم جای بگیرد. امامی در پاسخ به این سؤال که چرا در سه دهه گذشته موسیقی ایرانی در زندگی مردم نقش پررنگی داشته اما اکنون جایگاه خود را از دست داده است، اظهار کرد: اگرچه آواز فرهنگ شفاهی با قدمت بالاست؛ اما باید دنبال راهکار بود، باید بررسی کرد که چرا تا سه دهه پیش آواز در زندگی مردم نقش داشته است؛ اما اکنون این‌گونه نیست؟ و باید بررسی کرد مهم‌ترین آسیب از کجا وارد شده است. او ادامه داد: به اعتقاد من رسانه مهم‌ترین عامل است که اگر مانند دهه‌های قبل به مردم خوراک می‌داد، اکنون آواز اوضاع بهتری داشت. امروزه مخاطبان تبلیغات آلبوم‌های منتشرشده را نمی‌بینند و آشنایی ندارند و معتقد هستند بعد از استاد شجریان و شهناز دیگر کسی نیست که آواز بخواند. به اعتقاد من اگر بخواهیم آسیب‌شناسی کنیم، می‌توان موزیسین‌ها را نیز در این زمینه مقصر دانست. در بستری مانند اینستاگرام هر هنرمند می‌تواند یک رسانه داشته باشد و اثر خود را تبلیغ کند. او با بیان اینکه مخاطب‌شناسی در این زمینه بی‌تأثیر نیست، گفت: آوازهای تکراری، صداهای تکراری و نگاه‌های تکراری به آوازهای سنتی که در لحن و صدا اتفاق می‌افتد، مخاطب را خسته می‌کند و این باعث افول موسیقی سنتی ایرانی خواهد شد. خواننده آلبوم «هزاران» ادامه داد: در همه‌جای دنیا، موسیقی کلاسیک هر منطقه را دولت حمایت می‌کند و بخش‌های اقتصادی که رویکرد سود و ضرر دارند، اسپانسر موسیقی‌های عامه‌پسندی شده که سود مالی داشته باشند؛ اما در ایران ابتدا باید این دوگانگی بین موسیقی رفع شود و بعد به قسمت حمایت از موسیقی نگاه کرد. امامی اظهار کرد: در شرایطی که اوضاع فرهنگی حال خوبی ندارند و مردم درگیر روزمرگی‌های زندگی هستند و مردم دغدغه فرهنگی را ندارند، چرخه موسیقی باید درست عمل کند. مردم نیز باید رویکرد خود را تغییر دهند و مسئولان فرهنگی نگاه دیگری به موسیقی داشته و بخش دولتی در پخش قوی‌تر عمل کند. بخش دوم نشست تخصصی نسبت موسیقی سنتی با جامعه امروز ایران با حضور حسین علیشاپور، خواننده موسیقی اصیل ایرانی، ادامه یافت.

علیشاپور در این نشست به شکل‌گیری آلبوم «هزاران» اشاره کرد و گفت: حدود یک سال گذشته پیشنهادی به مدیر انجمن موسیقی دادم که آلبومی از خوانندگان عرصه موسیقی سنتی با نگاهی به موسیقی سنتی آلبومی در این زمینه تهیه شود. رویکرد مبتنی بر سبک‌شناسی خواننده‌ها که سبک خود را در معرض عموم بگذارند. این پیشنهاد پذیرفته شد و با همراهی شش خواننده موسیقی اصیل ایرانی، آلبوم تهیه شد. او ادامه داد: ما در آواز ایرانی رنگ‌ها و سبک‌های گوناگونی داریم و افراط در یک سبک آواز می‌تواند افول ایجاد کند و ایجاد تک‌رنگی در موسیقی باعث ضرر است و من همیشه رویکرد خودم در خواندن این بوده است که با تأثیر و توسل به همه روش‌ها به یک لحن و روش جدید برسیم. علیشاپور در بخش پایانی این نشست بیان کرد: این روزها اوضاع موسیقی ایرانی را در جامعه شاهد هستیم و حتی بخش‌نامه‌ای داریم که آموزش موسیقی در مدارس ممنوع است و وقتی این چنین چیزهایی را در جامعه می‌بینیم، معلوم است که جامعه امروزی با موسیقی آشنایی نخواهد داشت. کلید موسیقی باید در آموزش و پرورش زده شود و خانواده‌ها موسیقی را به‌عنوان ارزش باور کرده و موسیقی در جامعه ارزش شناخته شود.